

پروین قائمی



سالروز اشغال ایران از سوی دول متفق در شهریور ۱۳۲۰ و بی‌عملی مطلق شاهی که داعیه ایجاد ارتشی نوین داشت از رویدادهای تلخ و فراموش‌نشدنی تاریخ معاصر به‌شمار می‌رود. این در حالی بود که سال‌ها قبل از آن و در جنگ جهانی اول، در نقاطی چند از کشورمان، مردمانی با دست‌خالی اما اراده‌ای استوار، با متجاوزان انگلیسی درافتادند، آنان را زمینگیر کردند و نهایتاً بر ایشان چیره شدند!مقالی بی‌آمده در صدد است تا با اشاراتی چند، به صحنه‌های عبرت‌آموز این رویداد تاریخی اشارت‌برد و آن را در برابر ذهن مخاطب حق جوی امروز قرار دهد. امید آنکه تاریخ پژوهان ایران معاصر و عموماً علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

شهریور ۱۳۲۰، آذر ۲۲، صحنه تاریخی و تلخ!

مه‌عسل‌ی‌نگ صبحگاه سوم شهریور ۱۳۲۰ که روی محوطه پادگان نشسته بود، فقط غبار آن روز نبود، بلکه پیش‌درآمدی بود بر غباری که سه‌سال بعد، بر میزهای پشت‌درهای بسته دیپلماسی تهران نشست. پوین‌های گل‌آلود کهنه ارتش نوین رضاخانی، روی‌شن‌های پیش می‌رفتند و صدامی‌دادند اما نه به‌سوی تمرین و مشق صبحگاهی، فانوسقه‌سربازهای راه‌شدد پایهای لرزان او به جای میدان‌تیر، به‌سوی خانه‌روان گشت!هر کس چیزی می‌گفت، یکی از مادر بیمارش و دیگری از سربازان خارجی هیچ‌جاوس می‌کردند، سرک‌می‌کشیدند و در برابر خود، هیچ‌ماغ و رادعی را نمی‌دیدند. سربازان از میدان صبحگاه رفتند اما نه به‌سوی خط‌مقدم که به‌خانه!در همان لحظه خط‌دفاعی میهن نه در برابر تانک‌های دشمن که مقابل بی‌اعتمادی و بی‌پیوندی میان «قله فرماندهی» و «بدنه مردمی» فرو ریخت! در کوچه‌های تهران، صدای قدم‌های خسته و کندار سربازان، با آذان صبح در هم می‌آمیخت و شهر هنوز بی‌خبر از تسلیم بی‌قید و شرط ارتش خود بدون درهای مقاومت، در خواب خوش‌غنوده بود. سه‌سال بعد، در آذر ۱۳۲۲، خاک و من، زیر چرخ‌های پیچ‌های خارجی، میزبان سه رهبر جهان شد، بی‌آنکه صاحبخانه جایی سر میز مذاکره داشته باشد. مه صبحگاهی پادگان، اینک در قالب پرده‌های ضخیم اطراف باغ سفارت شوروی تکرار شده بود؛ لایه‌هایی از حجاب و حذف که حتی راه را در نگاه‌شاه به مذاکرات می‌بست! در هیچ‌یک از این دو صحنه، «قله» و «بدنه» در یک جبهه نبودند. در شهریور ۱۳۲۰، دستور مقاومت در نیمه‌الغوشد و سربازان بی‌سر و صدا بازگشتند و در آذر ۱۳۲۲، اصلاً دستور حضور در مذاکرات صادر نشد و شاه با تشریفاتی کوتاه و عکس‌هایی اندک، بدرقه‌شدا

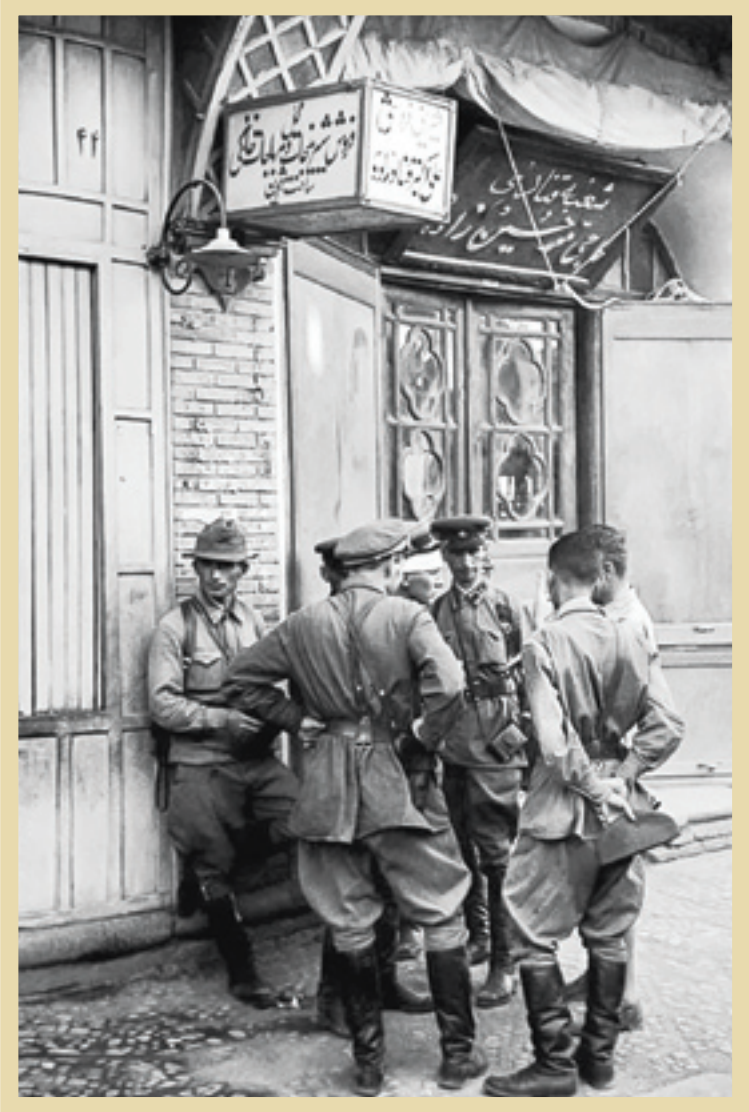
آنچه در شهریور ۱۳۲۰ دیدیم، در آذر ۱۳۲۲ به زبان دیپلماسی ترجمه‌شد. شیخی «قله فرماندهی» بی‌ارتباط با بدنه مردمی که در برابر فشار خارجی قدرت مانور نداشت. در سال‌های پس از اشغال، باز همین مردم بودند که بار لجسیتیک اشغال را به دوش کشیدند، ولی در معادلات سیاسی سهمی نداشتند! در کهای اصلی ساختار، پیامدقطع پیوند با نیروهای مردمی بود و همین خلأ، مهاجم خرنده را سال‌ها در زیستگاهش در امان نگه داشت و هنوز هم کافی است، لحظه‌ای از او غافل شوی تا یازد بدچینند. کوتاه‌سخن آنکه در دو صحنه کلیدی تاریخ معاصر ایران – یعنی شهریور ۱۳۲۰ و آذر ۱۳۲۲ – مشکل اصلی نه صرفاً شکست نظامی یا تحقیر دیپلماتیک، بلکه گسست میان رأس قدرت و مردم بود. مدل دو سطحی که در بهترین حالت، باید تعامل پویا میان نظر به‌پردازان و مجریان باشد، در ایران آن سال‌ها به ساختاری گسسته بدل شد. یک رأس کوچک بدون پشتوانه اجتماعی و وابسته به حمایت نیروهای بیگانه و یک بدنه پراکنده که خود مستقیماً با همان نیروها سر و کار داشت و در مقاطعی با آنان درگیر شد. نتیجه چه در میدان جنگ و چه در میدان سیاست یکسان بود: حضور بی‌اختیار.

با پایانی بر رؤیای قدرت ملطیع مرکزی

پیش از آن انگلستان – این جانور راه‌گم – به آماده‌سازی رضاخانی برای ایجاد یک قدرت مرکزی ملطیع، برای تضمین امنیت مسیرهای تجاری و نفت جنوب می‌پردازد. سفیر انگلستان در گرازش می‌نویسد: «رضاخان فردی قوی و قابل اطمینان به نظر می‌رسد و می‌تواند، سد محکمی در برابر افشاش شمال باشد... حمایت از پهلوی اول با قراردادهای نفتی و ایجاد ارتش به‌اصطلاح نوین و تأسیس راه‌آهن همراه شد! اما کنترل خط‌خطوط حیاتی همچنان در دست لندن باقی ماند. اصلاحات مخالف منافع نفتی انگلیس، یا مهر تعویق خورد، یا ناتمام ماند. با ورود آلمان به قفقاز، هشدارهای لندن به رضاشاه در باره «عوامل فاشیست»، بهانه اشغال مشترک ایران از سوی انگلستان و شوروی شد. ارتشی که از کیسه ملت و با نظارت تام و تمام منشوار خارجی شکل گرفته بود، در اندک زمانی متلاشی شد و لندن و مسکو با تبعید رضاخان، در برابر بازگرداندن قاجارها موضع گرفتند زیرا محمدرضای جوان قابل‌هدایت‌تر بود.

کنفرانس تهران: شهری که میزبان بود اما صاحب مجلس نبود!

هوا سرد بود اما گرمایی غیرعادی در خیابان‌های مرکزی جریان داشت! این گرما نه از یخاری‌های معازره‌ها که از موتور جیب‌های ویلرز، کامیون‌های پر از سربازان هندی – بریتانیایی و زره‌پوش‌های سبک شوروی بود که مثل مهرهای سنگین شطرنج، صحنه پایتخت را اشغال کرده بودند. دیوارهای بلند سفارتخانه‌های روسیه و بریتانیا، به دژهای موقت تبدیل شده بودند و ورود و خروج افراد، از سوی سربازان چراغ‌قوه به دست کنترل می‌شد. محمدرضا، جوان ۲۵ ساله‌ای که هنوز سایه شوم تبعید پدر را با خود همراه داشت، تازه چهره‌وز پیش فهمیده بود؛ پایتخت کشورش، میزبان دیداری استثنایی شده است: ژوزف استالین، ونستون چرچیل و فرانکلین روزولت، سه غول متحد، قرار بود پشت میز مشترکی در تهران بنشینند اما نه در کاخ شاهی و نه با حضور شاه کشور میزبان. بریتانیا و شوروی با هماهنگی کامل، سیاستی قدیمی را همچنان ادامه دادند: «براه ایران، بدون ایران». در اسناد وزارت خارجه بریتانیا آمده بود: «در جلسه تهران، ایران نباید طرف‌گفت‌و‌گو را بگیرد، مگر برای تعهد کلی به خروج



وقایع شهریور ۱۳۲۰ و پیامدهای تاریخی حضور متفقین در ایران

خط دفاعی ایران نه در برابر حمله که به خاطر نفرت از شاه فرو ریخت!

نیروها پس از جنگ، اما در عمل، حتی همین تعهد هم، به ریزی‌نی جداگانه بین متفقین واگذار شد! علت انتخاب تهران برای اجلاس سران متفقین، نزدیکی جغرافیایی به شوروی و امنیت هوایی بهتر از قاهره بود. شاه در این میان اما نه افسران وفادار داشت، نه پایگاه قدرت مردمی. ارتش، پلیس و حتی بخشی از وزارت امور خارجه، عملاً تحت فرمان یا نظارت نیروهای اشغالگر عمل می‌کردند. مدل دو سطحی که پیشتر بدان اشارت رفت، در اینجا معکوس شده بود. به جای طرح نظری و اجرای هماهنگی، هر «سطح»، به‌طور جداگانه به یک قدرت خارجی وصل بود. قله فرماندهی اسیر پروتکل‌های نمایی و بدنه، در اشغال کامل اجنبی!

کنفرانس تهران فقط نشست جنگی متفقین نبود، بلکه آیین‌های پررنگ که نشان داد، سقوط ارتش و ضعف ساختار قدرت در سال ۱۳۲۰، چگونه سه‌سال بعد خود را به شکل عریان‌تری در دیپلماسی برملا کرد. این دو صحنه، دوسر طیفی بودند که از پادگان خاکی تهران در سال ۱۳۲۲ آغاز و به باغ دیپلماتیک سفارت شوروی در آذر ۱۳۲۲ ختم شدند. هر دو بی‌صاحب و هر دو برآمده از دل یک ساختار بی‌ریشه در مجموعه اسناد وزارت خارجه بریتانیا (گزارشات دسامبر ۱۹۴۳)، در یادداشت کوتاهی از معاون اتنونی ایدن، خطاب به سفیر لندن در تهران آمده است: «این اجلاس برای هماهنگی عملیات متفقین و تعیین جهت‌گیری‌های استراتژیک پس از جنگ است. حضور مقامات ایرانی، ضرورتی ندارد و ممکن است حاشیه‌ای ناخواسته بیافریند. به دولت ایران اطمینان داده شود، استقلال این کشور محترم است و خروج نیروها پس از پایان محاصمات، در نظر گرفته شده است.» این جمله آخر که بعدها هم به‌عنوان بخشی از پیمان سه‌جانبه(در تاریخ ۲۹ دی ۱۳۲۰) تکرار شد، در عمل یک بند کلی بود! همان اسناد نشان می‌دهند، لندن در همان شب‌های نفوذ، در خطوط لوله‌های نفت جنوب و راه‌آهن شمال مذاکره کرد. روزنامه تایمز در (۲۳دسامبر ۱۹۴۳)، گزارش داد: «ایران امکانات ممتازی را فراهم کرد». در این گزارش، هیچ اشاره‌ای به هیئت ایرانی یا مشارکتش در مذاکرات اصلی نشده است. حتی در عکس‌های منتشرشده، شاه

کنفرانس تهران فقط نشست جنگی متفقین نبود، بلکه آیین‌های بود که نشان داد سقوط ارتش و ضعف ساختار قدرت در سال ۱۳۲۰، چگونه سه سال بعد خود را به شکل عریان‌تری در دیپلماسی برملا کرد. این دو صحنه، دوسر طیفی بودند که از پادگان خاکی تهران در سال ۱۳۲۰ آغاز و به باغ دیپلماتیک سفارت شوروی در آذر ۱۳۲۲ ختم شدند. هر دو بی‌صاحب و هر دو برآمده از دل یک ساختار بی‌ریشه!

تاریخ

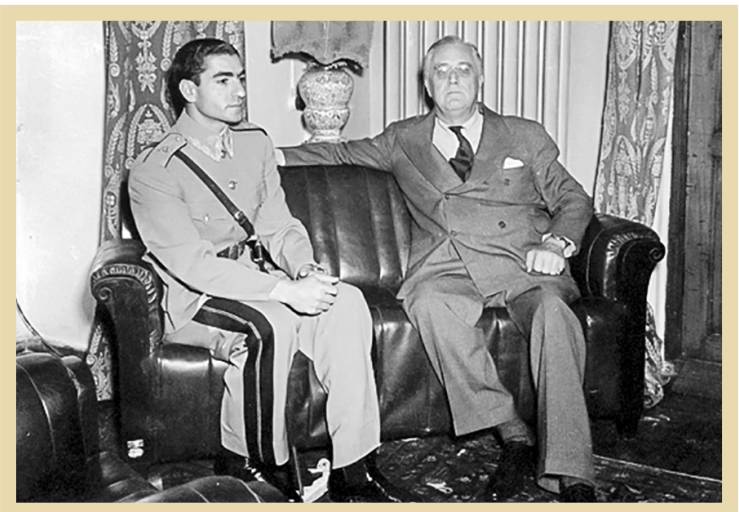
تاریخ ۶۰۴۰۲۳۸۸

چمنی از سربازان روسی در حال گفت‌وگو هستند.

د

سربازان از میدان صبحگاه رفتند اما نه به سوی خط مقدم که به خانه! در همان لحظه خط دفاعی میهن نه در برابر تانک‌های دشمن که مقابل بی‌اعتمادی و بی‌پیوندی میان «قله فرماندهی» و «بدنه مردمی» فرو ریخت! در کوچه‌های تهران، صدای قدم‌های خسته و کندار سربازان، با آذان صبح در هم می‌آمیخت و شهر هنوز بی‌خبر از تسلیم بی‌قید و شرط ارتش خود بدون درهای مقاومت، در خواب خوش‌غنوده بود!

خاطره‌ها به قصه‌های شبانه تبدیل شدند، قصه‌هایی که توانستند ساحله مقاومت مردمی را از کوچه‌های تریز، تا جنگل‌های مه‌آلود گیلان، تا میدان‌های بوشهر و از سنگرهای بی‌نام و نشان شهریور ۱۳۲۰، تا خاکریزهای داغ جنوب ایران در هشت‌سال دفاع مقدس و سپس تا کوچه پس‌کوچه‌های جنوب لبنان و تونل‌های غزه امتداد بخشند. مردم‌کنی که هم‌زمان آب‌ون‌ان برای خانه‌های‌شان می‌پرند و گلوله و امید برای خط مقدم جبهه‌ها، همان صورت‌های آفتاب‌سوخته‌ای که در مشهد بر چناره کلنل پسین گریسته بودند، نسل بعدشان را به‌هویزه و سلمچه فرستادند و همان رؤیایی که در دل رئیس‌علی، میرزا کوچک خان و خیابانی بود، در زیرزمین‌های غزه تداوم یافت. سال‌ها گذشت و رشته مقاومت‌های مردمی، به نام‌ها و چهره‌های تازه‌ای آذین‌شده، هشت سال دفاع مقدس در برابر ارتش تاین‌دندان مسلح‌بعثی، نه فقط نبردی مردمی که از آزمون دگرپاره همین «رشته پنهان» بود. از آزمون مادرانی که نان‌شان را نصف می‌کردند، تا سهمی از آن را به جبهه فرستند و روستازادگانی که در شهریور ۱۳۲۰ و با چشمانی اشکبار، حمیت و غیرت خود را زیر چکمه بیگانگان به تماشا نشستند، اینک با دست‌های خالی اما با امیدی به بلندی ایمان و با اعتماد به قله فرماندهی، به خط مقدم جبهه‌ها شتافتند. این الگو از ایران به ساحل مدیترانه رسید و در کوچه‌های باریک بیروت و پشت دیوارهای غزه، همان پیوند خون و ایمان بار دیگر سر بر آورد. بدین‌سان بود که «مقاومت مردمی»، از سوی مردان مردی که نه بودجه‌های میلیونی داشتند، نه حامیان کاخ‌نشین، به‌عنوان میراث‌داران جنگل و دلوار تریز، شکاف بین میدان و سیاست را پر کرد. عنصر پیشتوانه مردمی که در شهریور ۱۳۲۰ وجود نداشت و آن همه دلت و خواری را برای ملت به ارمان آورد، در عصر حاضر در هر جا که یافت‌شد، توازن معادلات را به نفع جبهه مقاومت تغییر داد. این جبهه حتی بدون تجهیزات پیشرفته یا حمایت‌های رسمی، حتی بدون ارتش رسمی و حضور در اجلاس‌های جهانی، نتیجه را به سود طرف ایرانی تغییر داده است. این «ستون فقرات پنهان»، همواره این سرزمین را از اشغال بیگانگان مصون داشته و به ایران و ایرانی این عزت جلوانده را بخشیده است که هرگز در برابر اجنبی سر خم نکرده است و همچنان نیز.



محمدرضا پهلوی در حاشیه کنفرانسی تهران، به‌دیار این تکلیف روز ولایت رفته است

روزنامه جوان

نظر و گذری بر «روزنگاری‌های تشییع سید حسن نصرالله»

مفهوم شناسی «دوازده، صفر، سه»

سمانه صادقی



حماسه حیات و شهادت علامه سید حسن نصرالله، رهبر لبنان، همچنان روایات و سخنان ناگفته فراوانی در خویشتن دارد. او برای بسا نسل‌ها و داستان‌دلیبری و پایمردی او، برای آیندگان واگویده خواهد شد. اما اثری که در معرفی آن سخن می‌رود، روایتی زنده از تشییع تاریخی «سید» را در خویشتن دارد. این رویداد از آن روی حائز اهمیت می‌نماید که جایگاه اجتماعی حزب‌الله لبنان را پس از ضربات بی‌امان دشمن و سپس آتش بس، بر جهاتیان عیان کرد. این گزارش خواندنی به قلم محمدمصدق عزیزاده به نگارش درآمده و انتشارات سوره مهر، آن را روانه بازار کتاب ساخته است. تارنمای سوره مهر طی یادداشتی، محتوای این دفتر را به قرار بی‌آمده توصیف کرده است: «به گزارش روابط عمومی انتشارات سوره مهر، کتاب دوازده صفر سه، نوشته محمدمصدق عزیزاده، تجربه‌ای است متفاوت در دل ادبیات مستند و روایی امروز ایران. کتابی که نه کاملاً در قالب سفرنامه می‌گنجد و نه یک گزارش خبری صرف است، بلکه تلفیقی است از روایت، تحلیل، خاطره‌نگاری و نگاه انسانی به یکی از مهم‌ترین اتفاقات سیاسی – اجتماعی سال‌های اخیر، یعنی تشییع پیکر سیدحسن نصرالله رهبر حزب‌الله لبنان. نویسنده در اقدامی هوشمندانه و البته پریسک، روایت خود را از انتهای سفر آغاز می‌کند. این انتخاب روایی جسورانه، نشان از اطمینان عزیزاده در قدرت روایت دارد. او آنچنان ساختار محکم و جذابی برای روایت انتخاب کرده که مطمئناً بوده مخاطب حتی بدون تعلیق خطی ماجرا، همچنان مشتاق خواندن ادامه



نمایی از تشییع پیکر شهید سید حسن نصرالله، دبیر کل فقید حزب‌الله لبنان

داستان خواهد بود. این جسارت در چینش ساختار، کتاب را از بسبیری آثار مشابه متمایز کرده است. برخلاف انتظار اولیه، کتاب دوازده صفر سه، یک سفرنامه کلاسیک نیست. خبری از روایت‌های طولانی، درباره مسیر سفر، جغرافیا، یا ویژگی‌های محل اقامت نیست. نویسنده از همان ابتدا، تکلیفش را روشن می‌کند: اینجا قرار نیست با کلیشه‌های سفرنامه‌نویسی روبه‌رو شویم اما آنچه با آن مواجهیم، روزنگاری‌هایی است زنده، بی‌واسطه و انسانی از دل مراسمی خاص در کشوری خاص، در زمانی خاص و برای انسانی به‌شدت خاص و همین‌ترمکز بر لحظه‌های زنده و جزئیات انسانی است که اثر را از رشدن و متفاوت می‌کند. یکی از نقاط قوت برجسته کتاب، تحلیل‌های مختصر اما به‌جای آن است. عزیزاده در میان روایت‌های میدانی خود، گاه‌به‌گاه گریزی به تاریخچه رژیم صهیونیستی و جنایت‌های آن می‌زند. گاهی نیز از منظر دشمن‌شناسی و دوری از نگاه فانتزی حزب‌اللهی مایانه – که شاید در جامعه به آن مبتلا هستیم-سراع تحلیل نظامی از قدرت نظامی اسرائیل می‌رود و آن را به‌دور از شعارزدگی و با نگاهی واقع‌بینانه تحلیل می‌کند. این تحلیل‌ها نه تنها فضای فکری خواننده را وسعت می‌بخشد، بلکه با ارائه زمینه‌های تاریخی و سیاسی، موقعیت کنونی لبنان و حزب‌الله را بهتر قابل‌درک می‌کنند. از جمله این تحلیل‌ها، می‌توان به توضیح خاستگاه اسرائیل و ریشه‌های حضورش در منطقه اشاره کرد که با زبانی ساده و روشن، بدون افتادن در دام شعارزدگی بیان شده‌اند. این تحلیل‌ها به کتاب عمقی بخشیده‌اند که از یک گزارش صرف فراتر می‌رود. از دیگر ویژگی‌های برجسته کتاب، زبآن روان و صمیمی آن است. عزیزاده بدون آنکه لحنش بیش از حد خودمانی یا غیررسمی شود، توانسته با خواننده ارتباطی بی‌واسطه برقرار کند. زبانی که نه تصنعی

حال درک اتفاق است، نه صرفاً روایت آن. این لحظه انفجار احساسی، پل عمیقی میان مخاطب و متن ایجاد می‌کند، همانجایی که روایت به تجربه مشترک بدل می‌شود. اما شاید مهم‌ترین نقطه تمایز کتاب، توجه نویسنده به زاویه دید مردم لبنان به مقوله مقاومت باشد. برخلاف نگاه کلیشه‌ای رایج – که مقاومت را مفهومی یک‌دست و واحد می‌بیند- عزیزاده با دقت و هوشمندی، در تفاوت‌های عمیق در نگاه مردم منطقه‌ای که به خط مقدم نبرد زندگی می‌کنند، می‌پردازد. برای این مردم، مقاومت نه صرفاً یک شعار سیاسی یا آرمان ایدئولوژیک، بلکه یک ضرورت عینی برای بقا و حفظ تری از فضای حاکم بر لبنان می‌دهد. مفصل‌تر از دیگر بخش‌ها بدان پرداخته شده، مخاطب را وای دارد تا دید خود را نسبت به مفاهیم آشنایی چون مقاومت بازبینی کند. همچنین تفاوت نوع عزاداری مردم لبنان با مردم ایران در مواجهه با درگذشت سیدحسن نصرالله، از دیگر موضوعاتی است که کتاب با دقت به آن پرداخته است. در لبنان، عزاداری آمیخته با حس هویت‌طلبی و پایداری است، نه صرفاً سوگواری، بلکه تجدید بیعتی است با راهی که شهیدان‌شان رفته‌اند. این تقابل فرهنگی و اجتماعی، بخش مهمی از روایت کتاب را شکل داده و به خواننده درک عمیق‌تری از فضای حاکم بر لبنان می‌دهد. در نهایت کتاب دوازده صفر سه، کتابی است که نه فقط برای علاقه‌مندان به سیاست خاورمیانه، یا حزب‌الله لبنان، بلکه برای هر خواننده‌ای که به روایت‌های صادقانه، تحلیل‌های عمیق و زبان امید و هویت خود را حفظ کرده‌اند و همچنان در ادامه مسیر خود مصمم و ثابت قدم‌اند...»